



درس پانزدهم

این آخرین درس این دوره است همانطور که می دانید شما باید هر درسی را لا اقل سه بار در طول یک سال تکرار کنید تا اطفال متون هر درس را به درستی فراگیرند. به خاطر داشته باشید که پس از تلاوت دعا و مناجات، مرور مناجات درس ۱۱ را انجام دهید. حفظ این مناجات برای اطفال چهار جلسه ادامه داشته لهدا باید همه بچه ها آن را به خوبی فرا گرفته باشند. سایر فعالیت‌های کلاس بشرح زیر است:

(الف) سرود (شامل سرودهای قبلی)

در بیابان پر زعقرب و گرگ
چون تو را دارم ای خدای بزرگ
تو مرا دوست داری ای محبوب
خوب خواهی برای من ای خوب
در همه حال یار ما باشی
همدم و غمگسار ما باشی

در شب تاریک ستاره و ماه
هرگز از جان خود نمی ترسم
من تو را دوست دارم و دانم
هر چه از دوست می رسد نیکوست
در مناجات از تو می خواهیم
در غم و روزهای تنهایی

ب) حفظ بیان مبارک

گاهی اوقات زندگی سخت می شود و انسان نمی داند چه کار کند. خداوند که خالق ما است از همه چیز آگاه است. او می داند که ما چه وقت غمگین هستیم و مشکلات زیادی داریم. خداوند ما را دوست دارد و در تمام لحظات زندگی ما را می بیند و از ما مراقبت می کند. ما باید به خدا اعتماد کامل داشته باشیم و در مواقع نیاز از او کمک بخواهیم. حفظ کردن بیان زیر به ما کمک می کند تا در همه حال از او یاری بطلبیم.

«توکل به خدا کن و امور را به او تفویض نما» (۲۲) (ترجمه)

توکل - اعتماد

۱- امین مشکلی داشت و نزد دوستش امید رفت تا از او کمک بخواهد. امین می دانست که امید هر کاری از دستش برآید برای او انجام خواهد داد. امین به امید اعتماد می کند.

۲- فرزند می خواهد که بام منزلشان را تعمیر کند ولی به تنهایی از عهده این کار بر نمی آید. دوستانش به او گفتند که در تعمیر سقف به او کمک خواهند کرد. فرزند به قول دوستانش اعتماد کرد و لوازم ضروری برای تعمیر سقف را خریداری نمود.

امور

۱- امروز صبح حسین برای ملاقات رئیس اداره اش نزد او رفت. پس از آن برای خرید به بازار رفت و بالاخره به منزل پسرعمویش رفت. هر جا که می رفت کارهای زیادی باید انجام می داد. حسین باید به امور زیادی رسیدگی می کرد.

۲- رزا از برادرها و خواهرهای کوچکتر خود مراقبت می کند. تکالیف مدرسه اش را انجام می دهد به عیادت همسایه بیمارش می رود. رزا همیشه مشغول انجام دادن امور گوناگون است.

تفویض نمودن

۱- پدر محمود می خواهد خانه بسازد. او با یک مهندس ماهر ساختمان صحبت کرد و امور خانه سازی را به او سپرد. پدر محمود کارها را به یک مهندس تفویض نمود.

ج) داستان

جناب سینا سالها به سفرهای تبلیغی رفته بود و امرالهی را به مردم مناطق دور و نزدیک معرفی کرده بود. حالا دیگر کمی مسن شده بود ولی باز هم می خواست سفر دیگری را آغاز کند.

جناب سینا پسری داشت به نام حبیب و حالا برای اولین بار قرار بود حبیب را هم با خود به سفر ببرد. هوا خیلی سرد بود و به شدت برف می بارید ولی جناب سینا مصمم بودند که این سفر انجام شود به همین جهت قاطرها را آماده کردند و به راه افتادند.

تمام روز راه رفتند تا اینکه هنگام شب به شهر کوچکی رسیدند. اینجا می توانستند برای خود غذایی تهیه کنند و شب را استراحت کنند. هر چند در این شهر خطری متوجه آنها نبود اما مردمان مهربانی نداشت و جناب سینا و حبیب ناچار شدند شب را در طویله ای بگذرانند. طویله خیلی قدیمی بود و به نظر می رسید که داخل آن بیشتر از بیرون باران باریده بود! آنها هر طور بود شب را به صبح رساندند تا بتوانند به سفرشان ادامه دهند.

هنگام صبح وقتی خورشید بالا آمد و هوا روشن شد آنها دوباره قاطرها را آماده کردند و به راه افتادند تمام روز بدون توقف راه رفتند و دوباره شب، تنها جایی که برای استراحت پیدا کردند، یک مسافرخانه خیلی کثیف و قدیمی بود. رختخوابهای آنجا پر از حشرات بدی مثل کک بود. به همین جهت آنها باز هم شب را نخوابیدند و استراحت نکردند.

خلاصه چند شب و چند روز به همین ترتیب بدون استراحت سفر کردند. یک روز حبیب به پدرگفت: حالا دانستم چرا برادر بزرگم نمی خواست با شما در این سفر همراه شود! جناب سینا لبخند زدند و گفتند: بله بعضی وقتها سفر در این نواحی کمی سخت است. اما علیرغم تمام سختیها، وقتی به شهری رسیدند که چند نفر از احباء در آن زندگی می کردند خیلی خوشحال شدند و احباء به گرمی و با محبت زیاد از آنها استقبال کردند و جناب سینا توانستند به آنها کمک کنند تا امرالهی را بهتر بشناسند و ایمان قوی تری بدست آورند.

روزی جناب سینا به حبیب گفتند: ما به زودی به شهری می رسیم که احبای زیادی در آن زندگی می کنند و ما فقط باید از یک روستا عبورکنیم تا به آن شهر برسیم. در این روستا من کسی را نمی شناسم و اگر بدون توقف از آن عبور کنیم هنگام شب در شهر مورد نظر نزد دوستان خود خواهیم بود. آنها حرکت کردند، ولی خیلی زود باران شدیدی شروع شد و به هنگام عبور از روستا کاملاً خیس شدند آنها بدون توقف به راه خود ادامه دادند. به علت بارندگی شدید، آب رودخانه طغیان کرده بود و سیل تمام جنگل را در بر گرفته بود. پیدا کردن راه در این باران و سیل و طوفان مشکل بود و شب راه را گم کردند. بدتر از همه این بود که جناب سینا مریض شدند و قادر به حرکت و صحبت نبودند. حبیب تصمیم گرفت که به روستایی که از آن گذشته بودند بر گردد و پدر را به آنجا برساند شاید بتواند طویله ای پیدا کنند و شب را استراحت نمایند. بالاخره پس از تحمل سرمای کشنده خیس و گل آلود به روستا رسیدند. مردم روستا از آنها با گرمی و محبت زیادی استقبال کردند. بلافاصله آنها را به منزلی بردند. آتش روشن کردند، به آنها لباس تمیز دادند و جناب سینا را زیر لحاف و پتو خوابانیدند و هرکاری می توانستند برای بهبود او انجام دادند.

خانم مسنی تمام شب کنار رختخواب ایشان نشسته بود و گریه می کرد. نزدیک صبح حال جناب سینا بهتر شد و بار دیگر توانستند حرف بزنند. جناب سینا با خانم مسن به گفتگو پرداختند. آن خانم مهربان تعریف کرد که سه شب پیش خواب جناب سینا و حبیب را دیده و گفت خواب دیده که جناب سینا را بیهوش به روستای آنها آوردند به همان شکلی که دیشب وارد روستا شدند. آن زن مهربان مطمئن بود که این دیدار باید معنی خاصی داشته باشد. زن مهربان از جناب سینا پرسید که مقصد شما کجاست و برای دیدن چه کسی این راه سخت را طی کرده اید؟

جناب سینا پاسخ دادند که ما قصد داشتیم به دیدن یکی از دوستانمان که در شهر بعدی زندگی می کند برویم. ضمن صحبت جناب سینا متوجه شدند که دوستانشان نوه این خانم است و این خانم هم بهایی است و با کمال تعجب متوجه شدند که تمام اهالی این روستا بهایی هستند.

قدرت و هدایت الهی چقدر عظیم است. اراده الهی چنین بود که در این باران و طوفان و سیل شدید جناب سینا مریض شوند، راه را گم کنند و به این روستا بازگردند. این هدایت الهی بود که جناب سینا توانستند خواهران و برادران روحانی خود را ملاقات کنند و امر الهی را به آنها تعلیم دهند تا آنها در امر عمیق تر شوند.

هیچ کس نمی تواند به قدرت اراده الهی و هدایت خداوند شک کند.

(د) بازی «ریتم»

بچه ها به شکل دایره روی زمین بنشینند و خیلی ملایم به ترتیب این کارها را انجام دهند:

یکبار پاها را به زمین بکوبند.

یکبار دست بزنند.

با انگشت بشکن بزنند.

این ترتیب را چند بار تکرار کنند.

همین که این ریتم را همگی یاد گرفتند می توانند وقتی بشکن می زنند اسم یکی از اطفال را صدا

بزنند و بدین ترتیب اسامی همه اطفال به ترتیب گفته می شود.

تنوع و تغییر:

به جای نام بچه ها می توانند اسامی اشکال یا رنگها و یا صفات یا شماره ها را همراه بشکن بگویند.

ه) رنگ آمیزی: تصویر شماره ۱۵